

بحث در بررسی روایت «لَا عَدْوَى» بود و اینکه موضع شریعت در مورد سرایت و واگیر چیست. گفتیم مشهور بین فقهاء و علماء پذیرش این واقعیت است و بر اساس آن احکامی را هم مترتب دانسته‌اند مثل جواز فرار از وبا و طاعون که مبتنی بر پذیرش احتمال سرایت است و گر نه اگر سرایت واقعیت نداشت فرار وبا از معنا نداشت.

مرحوم سید در عروة می‌فرمایند: «و يجوز الفرار من الوباء و الطاعون، و ما في بعض الأخبار من أن الفرار من الطاعون كالفرار من الجهاد مختص بمن كان في ثغر من الثغور لحفظه. نعم لو كان في المسجد و وقع الطاعون في أهله يكره الفرار منه.» (العروة الوثقى، جلد ۲، صفحه ۲۲)

که البته بعد توضیح خواهیم داد حتی استثنای مذکور در کلام سید نیز جا ندارد.

گفتیم روایت از نظر سندی معتبر است و صدور چنین تعبیری از پیامبر صلی الله علیه و آله تقریباً قطعی است و لذا با اشکال ضعف سندی نمی‌توان روایت را کنار گذاشت.

در تفسیر و توضیح تعبیر «لَا عَدْوَى» پنج احتمال در مقابل معنای ظاهری آن ذکر کردیم. یکی از احتمالات این بود که این تعبیر نهی از ترتیب آثار به لسان نفی موضوع است و ما گفتیم اثر متعارف بیماری واگیردار همان فرار و خروج از شهر است لذا این تعبیر در حقیقت نهی از خروج از شهر است که شبیه به مضمون برخی روایات است که اگر طاعون در شهری آمد کسی از آن خارج نشود و کسی هم داخل در آن نشود. غیر از این، اثر روشن‌تری به ذهن می‌رسد که همان تحرز و دوری است یعنی اشخاص از ترس سرایت از دیگران و معاشرت با آنها تحرز می‌کنند و این تعبیر به معنای نهی از تحرز و دوری کردن است یعنی از ترس سرایت بیماری، از اشخاص بیمار تحرز نکنید. همان طور که تعبیر «لا حسد» یعنی بر حسد اثر مترتب نکنید، تعبیر «لاعدوی» هم به این معنا باشد که بر سرایت و واگیر اثر مترتب نکنید و به واسطه آن از معاشرت و ارتباط با دیگران تحرز کنید. البته نه اینکه بر هیچ موردی از احتمال سرایت ترتیب اثر ندهید بلکه منظور نهی از ترتیب اثر بر بیماری‌هایی باشد که در آن زمان واگیردار محسوب

می‌شده‌اند و علت آن هم این است که یا آن بیماری‌ها در واقع مسری نبوده‌اند و یا مراد ترتیب اثر به نحو وسواس است.

در هر حال چند احتمال برای این روایت مطرح کردیم. اما ذکر چند نکته لازم است:

اول: آنچه در روایت کافی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابتداء فرمودند «يَا أَعْرَابِيُّ قَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ» اولین شتر چطور مبتلا شده است؟ و بعد فرمودند «لَا عَدْوَى». جمله اول در حقیقت برهان بر ابطال ادعای اعرابی است. توضیح مطلب:

ممکن است سوال شود که مگر اعرابی تنها راه ابتلای به بیماری را سرایت می‌دانسته است که پیامبر با این جمله قصد ابطال توهم او را داشته‌اند؟

در جواب باید گفت پیامبر صلی الله علیه و آله با این کلام، حجت اعرابی را بر ادعای سرایت ابطال کردند. یعنی اعرابی مساله سرایت را مطرح کرد و اگر واقع این طور باشد که جرب از بیماری‌های مسری نباشد، پیامبر فرموده‌اند ابتلای به بیماری در اثر اختلاط دلیل بر مسری بودن آن بیماری نیست بلکه می‌تواند علل دیگری داشته باشد همان طور که شتر اول به بیماری مبتلا شده است در حالی که در ابتلای آن شتر بحث سرایت مطرح نیست. پس اینکه در فرض اختلاط بیماری اتفاق بیافتد دلیل بر مسری بودن بیماری نیست و نباید به صرف اینکه در صورت اختلاط بیمار دیگری به آن بیماری مبتلا شد، به مسری بودن و واگیر داشتن بیماری حکم کرد بلکه ممکن است علت بیماری حیوانات دیگر هم به همان دلیلی باشد که اولین شتر به آن مبتلا شده است. پس پیامبر با این کلام برهان اعرابی در کشف مسری بودن بیماری را ابطال کرده‌اند که صرف ابتلای به بیماری در صورت اختلاط، دلیل بر مسری بودن بیماری نیست. و بعد از این پیامبر فرمودند سرایت نیست که این نفی سرایت در مواردی است که بر اساس ارتکاز آن موقع بیماری مسری بوده است.

دوم: عدوی، مطلق سرایت نیست بلکه به معنای سرایت به واسطه معاشرت و مجاورت است. این طور نیست که هر انتقال بیماری از شخصی به شخص دیگر باعث شود که آن بیماری مسری محسوب شود. و گرنه همه بیماری‌ها مسری خواهند بود. این طور نیست اگر خون بیماری به بیمار دیگری تزریق شود و آن شخص هم به بیماری مبتلا شود، بیماری مسری محسوب شود.

منظور از بیماری‌های مسری و «عدوی» این است که به خاطر معاشرت و مجاورت، بیماری از کسی به دیگری منتقل شود مثل وبا و طاعون و ... بر همین اساس بیماری‌ها دو دسته‌اند: برخی بیماری‌ها در اثر معاشرت و مجاورت به دیگران هم سرایت می‌کند و برخی از بیماری‌ها این گونه نیستند. مثلاً سرطان مسری نیست یعنی در اثر معاشرت به دیگران منتقل نمی‌شود هر چند ممکن است انتقال آن از شخصی به شخص دیگر هم به واسطه تزریق و ... ممکن باشد و حتی برخی بیماری‌های عفونی که در خون وجود دارند مسری محسوب نمی‌شوند.

تعابیری مثل اینکه از مجذوم فرار کنید ناظر به همین نوع بیماری‌های مسری است که با معاشرت و مجاورت به دیگران منتقل می‌شوند. برای فهم معنای «لَا عَدَوِيَّ» باید به این نکته هم توجه کرد که پس منظور نفی سرایت به همین معناست.

سوم: در روایات متعددی وقوع و حقیقت داشتن سرایت و عدوی مورد اشاره و بلکه تصریح قرار گرفته است که حتی اگر «لَا عَدَوِيَّ» در نفی مطلق سرایت هم ظهور داشت باید بر اساس آن روایات از این ظهور رفع ید می‌شد و بر معنای دیگری حمل می‌شد.

برخی از این روایات را مرحوم صاحب وسائل در «بَابُ جَوَازِ الْفِرَارِ مِنْ مَكَانِ الْوَبَاءِ وَ الطَّاعُونِ إِلَّا مَعَ وَجُوبِ الْإِقَامَةِ فِيهِ كَالْمُجَاهِدِ وَ الْمُرَابِطِ» جمع کرده است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْوَبَاءِ يَكُونُ فِي نَاحِيَةِ الْمِصْرِ فَيَتَحَوَّلُ الرَّجُلُ إِلَى نَاحِيَةٍ أُخْرَى أَوْ يَكُونُ فِي مِصْرٍ فَيَخْرُجُ مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ ذَلِكَ لِمَكَانٍ رَبِيبَةٍ كَانَتْ بِحِيَالِ الْعَدُوِّ فَوَقَعَ فِيهِمُ الْوَبَاءُ فَهَرَبُوا مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْفَارُّ مِنْهُ كَالْفَارِّ مِنَ الزَّحْفِ كَرَاهِيَةٍ أَنْ يَخْلُوَ مَرَكَزَهُمْ (الكافي، جلد ۸، صفحه ۱۰۸)

روایت از نظر سند صحیح و بلکه قطعی است.

مفاد روایت نشان می‌دهد که در جامعه آن زمان روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر نهی از جابه جا شدن از مکانی که وبا در آن بوده است وجود داشته است و بر همین اساس از امام علیه السلام سوال کردند و امام علیه السلام هم فرمایش پیامبر را توضیح دادند که نهی پیامبر متوجه کسانی است که متکفل مرزبانی و سنگربانی و

دفاع در مقابل دشمن بوده‌اند یعنی درست است که احتمال سرایت وبا وجود دارد اما احتمال سرایت وبا مجوز فرار از دشمن و جهاد نمی‌شود و ماندن در آنجا جزو دفاع و جهاد واجب است حتی اگر فرد به این بیماری هم مبتلا شود. دلالت این روایت بر وقوع سرایت و واگیر روشن است و گر نه اصلاً چرا باید از جواز جابه جایی سوال کنند؟ اگر سرایت و واگیر اتفاق نمی‌افتد چرا فرد باید از مکانی که هست جابه جا شود؟ بلکه امام علیه السلام باید در جواب می‌فرمودند سرایت واقعیت ندارد و چرا باید از آن مکان جا به جا شوند؟

نظیر همین روایت را مرحوم صدوق هم از عاصم بن حمید از علی بن مغیره نقل کرده‌اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْقَوْمُ يَكُونُونَ فِي الْبَلَدِ يَقَعُ فِيهَا الْمَوْتُ أَلَهُمْ أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْهَا إِلَى غَيْرِهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَابَ قَوْمًا بِذَلِكَ فَقَالَ أُولَئِكَ كَانُوا رَتَبَةً بِإِزَاءِ الْعَدُوِّ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَثْبُتُوا فِي مَوَاضِعِهِمْ وَ لَا يَتَحَوَّلُوا مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَلَمَّا وَقَعَ فِيهِمُ الْمَوْتُ تَحَوَّلُوا مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى غَيْرِهِ فَكَانَ تَحْوِيلُهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى غَيْرِهِ كَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ

(علل الشرائع، جلد ۲، صفحه ۵۲۰)

که همان معنا از این روایت هم قابل استفاده است.

روایت دیگری در معانی الاخبار ذکر شده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي الْأَحْمَرِ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الطَّاعُونَ يَقَعُ فِي بَلَدَةٍ وَ أَنَا فِيهَا أَتَحَوَّلُ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَفِي الْقَرْيَةِ وَ أَنَا فِيهَا أَتَحَوَّلُ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْفِرَارُ مِنَ الطَّاعُونَ كَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص إِنَّمَا قَالَ هَذَا فِي قَوْمٍ كَانُوا يَكُونُونَ فِي الثُّغُورِ فِي نَحْوِ الْعَدُوِّ فَيَقَعُ الطَّاعُونَ فَيُخَلُّونَ أَمَا كِنَهُمْ وَ يَفِرُّونَ مِنْهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ فِيهِمْ.

(معانی الاخبار، صفحه ۲۵۴)

این روایات به خوبی نشان می‌دهد که سرایت و واگیر حقیقت و واقعیت است و بر همین اساس هم دوری

کردن و مراقبت کردن از سرایت اشکال ندارد و بر همین اساس هم مرحوم سید یزدی به جواز فرار از وبا فتوا دادند.

اما روایت صحیح السندی که بر اساس آن استثناء را ذکر کرده‌اند روایت علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام است:

و سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَبَاءِ يَقَعُ فِي الْأَرْضِ هَلْ يَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ قَالَ يَهْرُبُ مِنْهُ مَا لَمْ يَقَعْ فِي مَسْجِدِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَإِذَا وَقَعَ فِي أَهْلِ مَسْجِدِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَلَا يَصْلَحُ لَهُ الْهَرَبُ مِنْهُ (مسائل علی بن جعفر، صفحه ۱۱۷)

علما برای توجیه این روایت گفته‌اند چون مسجد محل توجه به خداوند است و اگر فرد از مسجد فرار کند مثل این است که از خداوند رو گردانده است و امثال این توجیه که ذکر آنها از علماء عجیب است. آیا اگر دشمنی به مسجد حمله کند و کسی از مسجد خارج شود با توجه به خدا منافات دارد؟!

به نظر ما این روایت ناظر به این مساله است که اگر وبا در جایی پدیدار شود فرار از آن اشکال ندارد اما به شرط اینکه واقعا فرار از وبا باشد. اگر در یک نقطه‌ای از شهر وبا بیاید و فرد از آن نقطه به جای دیگری برود فرار از وبا ست یا اگر در شهری وبا باشد و فرد از آن شهر به شهر دیگری برود فرار از وبا ست. این روایت می‌گوید اگر بیماری طوری فراگیر شده است که به مسجد محل هم رسیده است در این صورت اصلا فرار از وبا صدق نمی‌کند بلکه اگر از آنجا به جای دیگری هم برود در حقیقت ناقل بیماری است. مفاد این روایت این است که اگر وبا در جایی پیدا شد فرار از آن اشکال ندارد مگر اینکه به گونه‌ای گسترش پیدا کرده باشد که اهل مسجدی که در آن نماز می‌خواند هم به آن مبتلا شده باشند فرار جا ندارد چون اصلا فرار صدق نمی‌کند.

با توجه به این معنا، مفاد روایات سابق هم روشن می‌شود مفاد آن روایات این بود که فرار از وبا و طاعون جایز است اما فرار از بیماری به چیست؟ آیا اگر بیماری فراگیر شده باشد باز هم خروج از شهر فرار است؟ آن روایات فقط در صدد نفی حرمت و منع فرار از وبا و طاعون بود و اینکه پیامبر فرار را حرام نکرده‌اند اما نسبت به اینکه فرار در کجا محقق می‌شود تا جایز باشد ساکتند ولی این روایت آن را هم مشخص می‌کند که فرار تا جایی است که گستردگی بیماری به این حد نرسیده باشد که حتی اهل مسجد محل هم به آن مبتلا شده باشد و گرنه دیگر فرار از بیماری نیست چون ابتلاء اهالی مسجد به بیماری یا نشانه از فراگیری بیماری در حد زیاد است که در این صورت احتمال ابتلای شخص به بیماری زیاد است و لذا از خروج از شهر جلوگیری کرده‌اند. و با توجه به این معنا روایت منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله هم که در آن آمده بود اگر طاعون در شهری واقع شد کسانی که در شهر هستند از آن

خارج نشوند معنا می‌شود که مراد این نیست اگر یک نفر در آن شهر به بیماری مبتلا شد یا بیماری در نقطه‌ای از شهر پیدا شد خروج از شهر جایز نیست بلکه منظور وقتی است که بیماری در شهر فراگیر شود به طوری که صدق کند شهر دارای بیماری است در این صورت خروج از شهر جایز نیست.

در نتیجه بین آن روایت که می‌گفت خروج از شهری که در آن طاعون هست جایز نیست و این روایات که می‌گویند خروج از منطقه مبتلا به وبا و فرار از آن جایز است هیچ تنافی نیست و روایت علی بن جعفر پشتوانه همان روایتی است که در صورتی که در شهر طاعون آمده بود کسی از شهر خارج نشود که با استفاده از روایت علی بن جعفر فهمیده می‌شود منظور فراگیری بیماری است به حدی که احتمال ابتلای اشخاصی که می‌خواهند از شهر خارج شوند و فرار کنند به بیماری زیاد باشد در این صورت است که روایت گفته است فرار جایز نیست.

ادامه بحث خواهد آمد.